

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه یازدهم: «در میان نسب اربعه، کدام داخل در محل نزاع است؟»

آخرین مقدمه‌ای که، از مقدمات بحث اجتماع امر و نهی باقی مانده و بعد از آن ان شاء الله وارد اصل بحث می‌شویم، این است که در میان نسب اربعه‌ای که بین مفاهیم وجود دارد، نسبت تباین، نسبت تساوی، نسبت عموم و خصوص مطلق و نسبت عموم و خصوص من وجه، کدامیک داخل در محل نزاع است و کدامیک از محل نزاع خارج است؟

خروج نسبت تباین از محل نزاع

اما نسبت تباین، بلا اشکال در جایی که بین دو مفهوم، تباین وجود دارد، یعنی این دو مفهوم، هیچ ماده‌ی اجتماعی ندارند و بر یک شیء واحد با یکدیگر صادق نیستند، از محل بحث اجتماع امر و نهی خارج است، چرا که محل بحث در جایی است که، دو عنوان، که یکی متعلق امر و دیگری متعلق نهی است، متصادقین علی شیء واحد هستند و باید هر دو نسبت به یک شیء واحد صدق کنند.

مثلاً عنوان نظر به اجنبی و عنوان صلاة، دو عنوان متباینند، اینطور نیست که بگوییم: «هذه الحركة یا هذا العمل یا هذا الكون» هم مصداق برای نظر و هم مصداق برای صلاة است.

ممکن است که متباینین، متقارنین شوند و از نظر تحقق خارجی، دو وجود یا دو مفهوم که با یکدیگر تباین دارند، تقارن من حیث الوجود پیدا کنند، مثل همین نظر به اجنبیه و صلاة، که ممکن است در حین صلاة کسی نظر به اجنبیه هم داشته باشد، اما این از محل نزاع اجتماع امر و نهی به طور کلی خارج است.

پس متباینین بلا اشکال از محل نزاع خارج است.

خروج نسبت تساوی از محل نزاع

اگر دو مفهوم داشته باشیم که با یکدیگر مساوی باشند، مساوی یعنی «کل ما یصدق علیه هذا المفهوم، یصدق علیه ذاك المفهوم»، هر وجود و مصداقی که این مفهوم بر او صدق می‌کند، مفهوم دیگر هم، بر همان مصداق صدق می‌کند. یعنی یک مصداقی را پیدا نمی‌کنید که، این مفهوم بر آن مصداق صدق کند، اما مفهوم دیگر بر آن مصداق صدق نکند. که از این به متساویین تعبیر می‌کنیم.

مثل انسان و ناطق، که مفهوم انسان و مفهوم ناطق عنوان متساویین را دارد، انسان و ضاحک هم عنوان متساویین را دارد، هر مصداقی که بر آن عنوان ضاحک صدق کند، عنوان انسان هم، بر آن صدق می‌کند و بالعکس.

آیا متساویین داخل در محل نزاعند؟ بگوییم: این دو، یعنی عنوان انسان و ضاحک؛ یکی متعلق امر و دیگری متعلق برای نهی واقع شود، مثلاً مولا بگوید: «اکرم انساناً»، بعد بگوید: «لا تکرّم ضاحکاً»، فرض این است که، هر دوی اینها تصادق بر شیء واحد دارند و متصادقین علی واحد هستند.

امام (رضوان الله علیه) در کتاب مناهج الاصول به صورت یک امر مسلّم در نظر گرفته و فرموده‌اند: همانطوری که متباینین بلا اشکال از محل نزاع خارج است، متساویین هم از محل نزاع خارج است. اما وجهی برای خروجش از محل نزاع ذکر نکرده‌اند.

وجه خروجش این است که، اگر بگوییم: این دو عنوان تساوی دارند، درست است که، دو مفهوم است که از نظر صدق، با یکدیگر تساوی دارند، اما مرادف با یکدیگر نیستند، بین مفهوم انسان و حتّی مفهوم ناطق، بین مفهوم انسان و مفهوم ضاحک ترادف وجود ندارد، اما اینها هر دو متصادقین علی شیء واحد هستند و چون متصادقین علی شیء واحد هستند و در باب احکام می‌گوییم: احکام به عناوین، به اعتبار وجودشان در عالم خارج تعلّق پیدا می‌کند، این عناوین در عالم خارج موجود شود، بلا اشکال منجر به جمع بین ضدّین می‌شود. یعنی مولا، هم می‌گوید: اکرام انسان واجب است و هم می‌گوید: اکرام انسان حرام است، برای اینکه درست است که ضاحک و انسان مرادف با یکدیگر نیستند، اما چون تصادق بر شیء واحد دارند، در آن شیء واحد اجتماع ضدّین و طلب ضدّین می‌شود و قطعاً در اینجا محال است.

بعبارة آخری کسانی که در باب اجتماع امر و نهی، امتناعی می‌شوند و دلیشان برای امتناع این است که، این یک وجود واحد است و این وجود واحد را دو عنوان نمی‌تواند، مجمع برای دو حکم قرار دهد. اینجا دو عنوان داریم که با هم تغایر ندارند، بلکه تساوی هم دارند و نمی‌توانیم بین اینها تفکیک کنیم، مثلاً بین انسان و ناطق چطور تفکیک کنیم؟ مولا بگوید: «اکرم انساناً» و بعد بگوید: «لا تکرّم ناطقاً»!

جوابی‌ها می‌گویند: تعدّد عنوان موجب تعدّد معنوی می‌شود، تعدّد در صورتی این خاصیت را دارد که، یک تغایری بینشان باشد، که بگوییم: از حیث صلاّیت واجب و از حیث غصبیت حرام است. اما این بیان را، نمی‌شود در متساویین پیاده کرد. در متساویین نمی‌شود گفت: از حیث انسانیت «یجب الاکرام» و از حیث ناطقیّت «لا یجب الاکرام».

بعبارة آخری بین متساویین، ولو ترادف نیست، اما انفکاک عقلایی هم بین اینها وجود ندارد، که بگوئیم: از حیث انسانیت «یجب الاکرام» و از حیث ناطقیّت «یحرم الاکرام».

لذا مرحوم امام (ره) به صورت مسلم گرفته‌اند که، متساویین از محل نزاع خارج است.

تغایر به این معناست که، این مفهوم با این مفهوم، از نظر اجمال و تفصیل، بینشان اختلاف است و لذا این را در منطق بیان کرده و گفته‌اند: وقتی می‌گوئیم «الانسان حیوان ناطق»، اینجا حمل حیوان ناطق بر این انسان، حمل اولی است، ولیکن باز بین اینها یک تغایری، به نام تغایر اجمال و تفصیل وجود دارد. که تغایر در آنجا مصحح برای حمل می‌شود.

نظریه برخی بزرگان بر دخول متساویین در محل نزاع

برخی بزرگان مثل والد بزرگوار (ره) قائل‌اند به اینکه، متساویین را می‌توانیم داخل در محل نزاع بیاوریم.

ایشان در دوره‌ی اول اصول، نظر شریفشان بر این بود که، همانطوری که متباینین از محل نزاع خارج است، متساویین هم از

محل نزاع خارج است و مثال می‌زدند به همین انسان و ضاحک و آن وقت، این دلیل را اقامه می‌کردند که، بین انسان و ضاحک همان قانونی که در باب متلازمین پیاده می‌شود، باید پیاده شود.

در متلازمین اتحاد در حکم لازم نیست، اگر دو فعل با یکدیگر تلازم وجودی دارد، لازم نیست که حتماً، با یکدیگر اتحاد در حکم داشته باشند، لکن همانطوری که مرحوم آخوند(ره) هم در کفایه فرموده‌اند: در متلازمین آن مقداری که لازم است تغایر در حکم بین‌شان باشد، نمی‌شود. یعنی این که هر کدام بخواهند دارای یک حکم لزومی مغایر با یگري باشند، امکان ندارد.

انسان و ضاحک که از نظر منطقی نسبت تساوی بینشان وجود دارد، همان حکم متلازمین را دارند، لذا نمی‌شود بگوییم: یکی متعلق و جوب و دیگری متعلق برای حرمت است! لذا در آن دوره‌ی اولشان می‌فرمودند: متساویین خارج از محل نزاع است.

اما در دوره‌ی بعد فرموده‌اند که: با توجه به آن مقدمه‌ای که راجع به مسئله‌ی مندوحه و عدم مندوحه داشتیم و با توجه به آن استدلالی که در آنجا بود، می‌توانیم بگوییم: متساویین هم داخل در محل نزاع است.

مرحوم آخوند(ره) برای اینکه قید مندوحه را از محل نزاع خارج کنند، فرموده‌اند: در بحث اجتماع امر و نهی، کاری به متعلق نداریم که، آیا این متعلق مقدور مکلف هست یا نه؟ از نظر خود تکلیف و اینکه مولا هم امر و هم نهی را متوجه یک شیء کند، منتهی از دو عنوان و جهت و حیثیت می‌خواهیم ببینیم، آیا چنین تکلیفی امکان دارد یا نه؟

فرموده‌اند: از همین معنا در اینجا استفاده می‌کنیم، درست است که اگر مولا امر را متوجه انسان کند و بفرماید: «اکرم انساناً»، بعد هم بفرماید: «لا تکرّم ضاحکاً»، از نظر متعلق خارجی چون این دو، نسبت تساوی بینشان وجود دارد، آن متعلق مقدور برای مکلف نیست و این جهت از محل نزاع خارج است، اما می‌خواهیم ببینیم آیا از حیث تعدّد عنوان، که این دو عنوان متصادقین علی‌شیء واحد هستند، از این جهت مولا می‌تواند هم امر و هم نهی کند؟ از این جهت آیا این صحیح است یا نه؟

اینجا انسان و ضاحک با هم نسبشان، تساوی است، اما بالأخره دو عنوان هستند و می‌توانیم عین همین را بیاوریم که، امر به یک عنوان، مثل عنوان انسانیت و نهی به یک عنوان، مثل عنوان ضاحکیت خورده‌است. اینها دو عنوان جدای از هم هستند، یعنی مرادف نیستند، حکم متساویین با مترادفین فرق دارد، لذا بگوییم: این دو عنوان مصحح این شود که، به جهت یک عنوان امر و به جهت عنوان دیگر نهی توجه پیدا کند، لذا ایشان نظر شریفشان بر این است که مانعی ندارد.

نقد و بررسی این نظریه

نکته‌ای که ما به عنوان تعلیقه بر فرمایش ایشان عرض می‌کنیم این است که: در بحث مندوحه و عدم مندوحه، بحث در این بود که، جوازی‌ها می‌گویند: دو عنوان سبب دو معنوی می‌شود، این دو معنوی در یک شیء واحد، مجمع برای این عنوانین می‌شود. این شیء واحد در حقیقت دو وجود است، که بین‌شان یک ترکیب انضمامی به وجود می‌آید. اما امتناعی‌ها می‌گویند: یک وجود بیشتر نیست.

مسئله‌ی مندوحه این است که، کسی بتواند خارج از دار غصبی نماز بخواند، عدم مندوحه یعنی نمی‌تواند در خارج نماز خواند. اما با قطع نظر از مندوحه و عدم مندوحه، خود این فعل در اینجا فی حدّ نفسه امکان وقوعی‌اش هست، یعنی بالأخره این نماز در دار غصبی، یا به عنوان صلاة یا به عنوان غصب، می‌شود انجام شود. در صلاة در دار غصبی، اگر مندوحه هم نباشد، فعلی است که، یا به عنوان صلاة یا به عنوان غصب امکان تحقق دارد.

اما در اینجا چطور؟ در اینجا یک فعل است. این یک فعل بگوییم: عنوان «انسان» را واجب می‌کنند و محبوب للمولاست و عنوان «ضاحک» را مغبوض للمولا کند، این فی حدّ نفسه اصلاً امکان ندارد که، بگوییم: در این فعل اجتماع امر و نهی تحقق

پیدا کرده‌است. فرض کنید مثل مترادفین است، مولا اگر گفت: «اکرم انساناً و لا تکرّم بشراً»، چطور شما در مترادفین نمی‌توانید این حرف را بزنید که، عنوان اجتماع امر و نهی را دارد، در متساویین هم هکذا.

نزاع در این است که، آیا اجتماع امر و نهی، به جهت دو عنوان، که این دو عنوان متصادقین علی واحد هستند، یعنی دو عنوانی که قابل انفکاک از یکدیگر در نظر عرف و عقلا باشند. جوازی‌ها می‌گویند: اینها دو حیث جدای از یکدیگرند، اما دو عنوان مساوی، دو عنوانی نیست که عقلا از هم تفکیک کنند. عقلا بین «صلّ و لا تغصب» تفکیک می‌کنند، اما بین انسان و ناطق، بین انسان و ضاحک، هرگز تفکیکی انجام نمی‌دهند.

لذا حق با مرحوم امام (رضوان الله علیه) است که، متساویین را هم بگوییم از محل نزاع خارج است.

دخول یا خروج نسبت عام و خاص مطلق از محل نزاع

مرحوم میرزای قمی (ره) در قوانین و همچنین مرحوم محقق نائینی (ره) قائل‌اند که، دو عنوانی که بین‌شان نسبت عام و خاص مطلق باشد هم، از محل نزاع خارج است و در نتیجه طبق نظر اینها، آنچه که در محل نزاع اجتماع امر و نهی باقی می‌ماند، نسبت عام و خاص من وجه است، آن هم تازه با یک شرایطی آمده‌اند بیان کرده‌اند.

میرزای قمی و میرزای نائینی (قدس سرهما) می‌گویند: از محل نزاع خارج است. مرحوم صاحب فصول (ره) قائل است به اینکه، داخل در محل نزاع است. مثلاً بین عنوان عالم و عنوان انسان، «کلّ عالم انسان و لیس کل انسان بعالم»، نسبت بین اینها، عام و خاص مطلق است، اگر مولا گفت: «اکرم عالماً و لا تکرّم انساناً»، در آن ماده‌ی اجتماعشان، یعنی انسان عالم، که یک کسی است که، هم انسان است و هم عالم، بگوییم: از باب اینکه فرموده: «اکرم عالماً»، اکرامش واجب است و از باب اینکه فرموده: «لا تکرّم انساناً»، اکرامش حرام است و این عنوان بحث اجتماع امر و نهی شود.

انواع عام و خاص مطلق

در اینجا باز بزرگان گفته‌اند: عام و خاص مطلق دو نوع است؛

یک نوع آن، عام و خاص مطلق است که، مفهوم عام در خاص اخذ نشده باشد، یعنی شما می‌گویید: بین انسان و حیوان عام و خاص مطلق است، «کل انسان حیوان و لیس کل حیوان بانسان»، اما مفهوم حیوان در انسان اخذ نشده‌است، ولو اینکه حیوان برای انسان جنس است، یعنی اینطور نیست که، تا مفهوم انسان را در نظر بگیرید، از مفهوم انسان به مفهوم حیوان منتقل شوید. این یک قسم که مفهوم عام در مفهوم خاص اخذ نشده‌است.

صاحب فصول (ره) گفته: این قسم که، مفهوم عام در مفهوم خاص اخذ نشده، داخل در محل نزاع است. مثال دیگرش همین عالم و انسان است، بین عالم و انسان، انسان عام است و عالم خاص، مفهوم انسان در مفهوم علم اخذ نشده، اینطور نیست که، اگر عالم را تصوّر کنید، از مفهوم عالم، بخواهید به مفهوم انسان منتقل شوید.

اما قسم دوم که، مفهوم عام در مفهوم خاص اخذ شده باشد، مثل رقبه و رقبه‌ی مؤمنه، که در رقبه‌ی مؤمنه، مفهوم رقبه را اخذ کردیم. یا صلاة و صلاة در دار غصبی، که بینشان، نسبت عام و خاص مطلق است، نمی‌گوئیم بین صلاة و غصب، که نسبت عام و خاص من وجه می‌شود، که آن را ان شاء الله بعداً بیان می‌کنیم، بین صلاة و صلاة در دار غصبی، مولا از یک طرف بفرماید: «صلّ» و از طرف دیگر بفرماید: «لا تصلّ فی الدار المغصوبة» و طوری هست که مفهوم عام در خاص اخذ شده‌است.

حالا آیا این قسم داخل در محل نزاع هست یا نه؟ عام و خاص مطلق هر دو قسمش داخل است یا فقط یک قسمش داخل در محل نزاع است، این را فردا عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ